

هستند. "انقلابیون سوسیالیست" هم هستند؛ نادریں ها هم هستند که موج وقایع آنها را بدنیال خود می‌کشاند و در مقابل عبارات انقلابی درمآند و عاجز می‌شوند؛ یا هستند کسانی که بیشتر غریزه هدایتشان می‌کند تا یک دید انقلابی (مثل کاپون). پاروون اینها را از یاد برده است، از یاد برده است زیرا عرضهٔ مطلبش، سطر اندیشه‌هایش، آزاد نبوده، بلکه مقید به خاطرۀ خوش همان مارتین لوتھر بوده است که خود می‌کوشید همیشه به خواننده هشدار دهد. ارائهٔ مطلب از جانب پاروون بسیار کافی کمکرت نیست، چرا که او جریانیهای مختلف انقلابی روسیه را در کلیت خود در نظر نمی‌گیرد. جریانیهای که وجودشان در دوران انقلاب دموکراتیک اجتناب ناپذیر بوده و طبیعا وجود طبقات هسور ممانر و لانه‌لایه ننده جامعه در جنبی دورانی را منعکس می‌کنند. در جنب دورانی کاملا طبیعی است که برنامه‌های دموکراتیک در لغاتی از اسده‌های سوسیالیستی منبم حتی ارنجای پرده‌پوشی شده با عبارات انقلابی، پیچیده شود (یعنی "انقلابیون سوسیالیست" و "ادزدین یکی که در بریدن از انقلاب بیون سوسیالیست" و پیوسس به ایگرای جدید کوشی فقط مارک خود را عوض کرد). در جنب شرایطی، ما، یعنی سوسیال دموکراتها، هرگز نمی‌توانیم شعار "انقلابی تراز همه باشد" را طرح کنیم و هرگز هم طرح نخواهیم کرد. ما حتی سعی نخواهیم کرد که در انقلابی بودن با دموکراتی بریده از پایگاه طبقاتی خویش، با دموکراتی که گشته مردهٔ عبارات زیبا و دانیدیر است و مدام جمله ها و شعارهای مستدل (بخصوص در موضوعات ارضی) ردیف می‌کند، همسری کنیم. برعکس، ما همیشه با عدجیبس انقلابی بودن می‌خواهیم بود؛ ما معانی واقعی کلمات، محتوای واقعی وقایع بزرگ بصورت ابده‌آل درآمده را افشا خواهیم کرد؛ ما نازبه یک ارزیابی هوشیارانه از طبقات و طیف‌های موجود در درون طبقات راحتی در داغ نریں موفعبت‌های انقلاب آمورش خواهیم داد.

این اظهارات پاروون سوسیالیست بر اینکه "دولت موقت انقلابی در روسیه، دولت دموکراتی کارگری خواهد بود"، اینکه "چنانچه سوسیال دموکراتها در راه جنبش انقلابی پرولتاریای روسیه باشند، این دولت یک دولت سوسیال - دموکرات خواهد بود"، اینکه دولت موقت

یوسیان-دموکرات ، "دولتی یکپارچه با اکثریتی یوسیان دموکرات" خواهد بود، نیزه بهمان دلیل ، بهمان اندازه نادرست است. این غیرممکن است؛ مگر آنکه صحبت از دوره‌های گذرانی باشد که در آنها بخت یاراست ، و نه از دیکتاتوری انقلابی ای که دوامی دارد و قابلیت برای آنکه اثری از خود در تاریخ باقی گذارد. این غیرممکن است زیرا تنها یک دیکتاتوری انقلابی مورد حمایت اکثریت وسیع مردم است که می‌تواند املاً دوامی داشته باشد ( طبعاً به طور مطلق بلکه بطور نسبی) در حالیکه پرولتاریای روسیه اکنون اقلیت مردم روسیه را تشکیل می‌دهد . پرولتاریای روسیه تنها در صورتی می‌تواند [تبدیل بد] اکثریتی عظیم و فاطح بشود که با یوده‌نیمد پرولتورها ، نیمه مالیکین ، یعنی با توده فقیر حردده سوزوژوازی نهر و روستا درهم آمیزد. چنین ترکیبی از پایگاه اجتماعی آن دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک ممکن و مطلوب ، طبعاً برترکب دولت انقلابی اثر خواهد کرد و ناگربر به شرکت یا حتی تفوق ناهمگون برین نمایندگان دموکراسی انقلابی در داخل آن ، خواهد انجامید. در اس زمینه ، بخودراد دادن هرگونه توهمی بینهایت زنا بسیار خواهد بود. اگر اینک آن پرکوی توخالی ، ترسکی ، می‌نویسد که "کایدراکاپون فقط یکبار می‌تواند ظهور کند" ، که "جائگی برای یک گاپون دوم نیست" ، فقط به این خاطر چنین چیزها نمی‌تواند چنین سهل و ساده می‌نویسد که یک پرکوی توخالی است. اگر در روسیه جائگی برای یک گاپون دوم نباشد ، برای یک انقلاب دموکراتیک حقیقتاً "عظیم" و بفرجام رسیده هم جائی نخواهد بود. [انقلاب] برای عظیم شدن ، برای زنده کردن سالهای ۹۲ - ۱۷۸۹ ، و نه سالهای ۵۰ - ۱۸۴۸ ، و برای فراتر رفتن از آن سالها ، می‌باید نوده‌های وسیع را به زندگانی فعال ، به تلاشهای قهرمانانه ، به "خلافت تاریخی بنیادی" بکشد؛ باید آنان را برپای داردها رورطه هولناک حیالت ، بنم کسندگی بی همانند ، عقب ماندگی باور نکردنی و خرفی بی حد و حصر بدرآورد. این انقلاب از هم اکنون بوده‌ها را برپای می‌دارد؛ دولت، خود با مقاومت مذبحاندها این این پرونده را سهیل می‌کند. اما طبعاً از یک آگاهی سیاسی محدود و سطوح یافته ، از آگاهی سیاسی یوسیان دموکراتیک این توده‌ها را رهبران متعدد "بومی" و محبوبان یا حتی رهبران "موزیک" ، یعنی هم نمی‌تواند

در میان باشد. اینان نمیتوانند بدون آنکه تحت چند آزمون انقلابی را با موفقیت از سر بگذرانند، بلافاصله سوسیال دموکرات بشوند؛ و نه بخاطر جهالتشان (انقلاب، تکرار می‌کنیم، با سرعتی شگفت آور روشنگری می‌کند)، بلکه به این خاطر که موقعیت طبقاتی‌شان پرولتری نیست، به این خاطر که منطق عینی تکامل تاریخی در حال حاضر نه وظایف یک انقلاب سوسیالیستی، بلکه وظایف یک انقلاب دموکراتیک را در مقابلشان قرار می‌دهد.

پرولتاریای انقلابی با حداکثر توان، و بایکنا را فکندن دنباله رو - ایسم حقیر برخی و عبارات انقلابی برخی دیگر در این انقلاب، شرکت خواهد نمود. پرولتاریای انقلابی قاطعیت و آگاهی طبقاتی را در گردباد سرکوبه آوار و قایق وارد خواهد کرد و بی ساکنانه و استوار، در حالیکه از دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک هر آس ندارد بلکه مشتاقانه آنرا طلب می‌کند، در حالیکه برای جمهوری و برای آزادیهای کامل در یک جمهوری می‌جنگد، در حالیکه برای اصلاحات اقتصادی اساسی می‌جنگد، به پیش خواهد رفت تا برای خود رزمگاهی واقعاً وسیع، رزمگاهی در شان قرن بیستم خلق کند تا در آن مبارزه برای سوسیالیسم را به پیش برد.

کلیات آشار (انگلیسی)، جلد ۸،

صفحات ۲۹۲ - ۲۷۵

تاریخ نگارش: آخر مارس -

اول آوریل ۱۹۰۵

در ۱۲ و ۱۳ آوریل (۲۳ و ۳۰ مارس)

۱۹۰۵ در ویرجینیا، شماره‌های

۱۲ و ۱۳، به چاپ رسید.

## توضیحات

۱- باکونینسم - یک جریان آتارشیستی ضدمارکستی که به اسم سنیانگذاران ، میخائیل باکونین ( ۱۸۷۶-۱۸۱۴ ) ، نام گذاری شده است . حکم پایه‌ای باکونینسم ، نفی دولت بطورکلی ، که شامل دیکتانوری پرولمازیانیر می‌گردد . می‌باشد . باکونینسمنها براین عقیده بودند که انقلاب نکل شورشهای آتی همگانی ( عموم خلفی-م ) به رهبری انجمنی مخفی از انقلابیون ، و منکل از افراد "ترجسته" را خواهد داد تا تئوری و تاکتیکهای باکونینسمنها از جانب مارکس و انگلس بندهت محکوم گردید . لکن باکونینسم را چنین توصیف نمود: جهان سنی "خرده-بورژوازی که از عاقبت به خیر شدن خود با امید کسد است" . باکونینسم یکی از منابع ایدئولوژیک بارودنسم بود .

تکاجعیم ( *Tschouïsm* ) - متفق از نام تکاجف ، یکی از ایدئولوژیهای بارودنسم ، است .

۲- ویلران ( *Willerand* ) - نویسنده رساله فرانسوی . وی در ۱۸۹۹ به دولت ارجاعی بورژوازی پیوست و در این دولت با ژنرال کالسفه جلاد کمون پاریس ، همکاری نمود .

لوئی - اوژین وارلس ( ۱۸۷۱-۱۸۳۹ ) - کارگر فرانسوی ، یکی از رهبران برجسته انترناسیونال اول ، عضو "کمیته مرکزی گارد ملی" و عضو کمون پاریس در ۱۸۷۱ .

۳- مقاله مارتن تحت عنوان "در دستور روز: حزب کارگران و تصرف قدرت بعنوان وظیفه آتی ما" ، در ایبکرای منویکی ، شماره ۹۳ ، به چاپ رسید . لنین در مقاله "دیکتانوری انقلابی - دموکراتیک پرولما-ریا و دهقانان" و نیز در گزارش خود به کنگره سوم ج.ک.س . د.ر. ، تحت عنوان "شکست سوئیسال دموکراتیکها در دولت موقت انقلابی" مورد انتقاد قرار داد ترجمه هر دو مقاله در این جزوه آمده است .

۴- کارسزنی : اسماره ایست برای کارسخت و طاقت فرسا ، اما سیهوده و عیب . ماخذ آن یکی از اساطیر یونان باستان است که در آن پادشاهی

بنام سیزیف ( *Sisyphus* ) از جانب خدایان محکوم گردید سنگی را به قله کوهی برساند؛ اما سنگ چون به بالای کوه می‌رسید به پایین می‌غلطید و سیزیف ناچار بود کار خویش را دوباره از سر گیرد.

## دیگماتوری انقلابی - دیموکراتیک پروگرام و دهقانان<sup>(۱)</sup>

مساله شرکت سوسیال دموکراسی در دولت موقت انقلابی را سنتر استدالات ثنوریک سوسیال دموکراتیکهای منعلی به یک جریان بیس برحینه کرده است با سیر وقایع ، ما در دو مقاله ( شماره های ۱۳ و ۱۴ ) به بحث های ماریست ، اولسی کسی که این مساله را بیس کشید ، پرداحیم ، اما ظاهرا چنان استی و افری به اس مساله وجود دارد و درک های مادیسی که بحث های مذکور موحه آن گردیده ( بخصوص نگاه کنید به اسکرا ، شماره ۹۳ ) حدان وسیع است که ضرورتیست بگریه اس موضوع سردار به ، هر حد ارزبایی سوسیال دموکراتیکها ممکن است چنین حاد که ما احتمالا در آینده ردسک محبوریم یاسی بیس از یک ناح ثنوریک به اس مساله بدیم ، اما بهر حال حزب باید اراهداتی خود تصویروسی دانده باند ، بسدون پاسخ روتن به این مساله ، دیگر هیچگونه برویح و بیسج تازی از سناق و بری از توان و محظورات دهنی امکاسدیر نخواهد بود .

بکوشیم جوهر این مساله بحث انگیز را قدم به قدم جویرکسیم . اگر آنچه ما خواهان آنیم نه یک سری اسراران از اسداد ، بلکه سرنگونی واقعی آن است ، باید کاری کنیم که دولت برارن های خود را به یک دولت موقت انقلابی بدهد ، دولسی که از یکسو محلسر

موسساتی را بر اساس حق رای حقیقتاً همگانی ، مستقیم و مساوی ، و با رای مخفی تشکیل دهد ، و از سوی دیگر ، در چنان موقعیتی قرار داشته باشد که آزادی واقعی و کامل را در طول انتخابات تأمین نماید . پس این سوال پیش می‌آید که آیا شرکت حزب گارگر سوسیال دموکرات روسیه در یک چنین دولت موقت انقلابی کار درستی است یا خیر . این سوال برای نخستین بار از جانب سخنگویان جناح اپورتو-نیست حزب ما ، و مشخصاً توسط مارتینف ، پیش از نهم ژانویه یعنی زمانیکه او ، و به همراه او ایسکرا ، به آن پاسخ منفی دادند مطرح گردید . مارتینف در پی آن بود که درک‌هایی را که سوسیال دموکرات‌های انقلابی در ذهن داشتند به پوچی بکشاند ؛ او آنان را با گفتن اینکه در صورت موفقیت آمیز بودن حاصل کار ما ، یعنی سازماندهی انقلاب ، و به همراه آن بدست گرفتن رهبری قیام مسلحانه توده‌ای ، ما مجبور خواهیم بود در دولت موقت انقلابی شرکت کنیم ، می‌ترساند ، [ به گمان وی ] این شرکت معنائی جز یک "تصرف قدرت" غیرمجاز نخواهد داشت ، "ژورسسیم جاهلانه" ای بیش نخواهد بود ، و این چنین چیزیست که هیچ حزب سوسیال دموکرات آگاهی زیر بارش نمی‌رود .

در استدلال‌ات مدافعین این نقطه نظر دقیق شویم . اینها می‌گویند با شرکت در دولت موقت انقلابی ، سوسیال دموکراسی قدرت را در دست خواهد داشت ؛ لیکن سوسیال دموکراسی ، بعنوان حزب پرولتاریا ، نمیتواند بدون آنکه در صدد به اجرا گذاردن برنامه حداکثرمآبرآید ، یعنی بدون آنکه در صدد اجرای انقلاب سوسیالیستی برآید ، قدرت را حفظ کند . تقبل چنین کاری ، در حال حاضر ، سوسیال دموکراسی را ناگزیر با ناکامی روبرو ساخته آنرا بی اعتبار و بازبجه دست ارتجاعیون خواهد نمود . بدین جهت ، شرکت سوسیال دموکراتها در دولت موقت انقلابی جایز و پذیرفته نیست .

اساس این بحث را یک درک نادرست تشکیل می‌دهد ؛ در این استدلال انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی ، مبارزه بخاطر جمهوری ( دربرگیرنده تمامی برنامه حداقل ما ) و مبارزه بخاطر

سوسیالیسم، خلط شده است. چنانچه سوسیال دموکراسی در پی این  
 می‌بود که انقلاب سوسیالیستی را هدف‌آنی خود قرار دهد، بقینا خود  
 را بی اعتبار می‌ساخت. دقیقاً همین ایده‌های درهم و آشفتگی  
 "انقلابیون سوسیالیست" مان است که همواره مورد حمله سوسیالیست  
 دموکراسی قرار گرفته است. به این دلیل، سوسیال دموکراسی مسمر  
 بر ماهیت بورژوازی انقلاب‌آنی در روسیه تأکید ورزیده و بر  
 [لزوم] ترسیم خط فاصل روشنی مابین برنامه حداقل دموکراتیک  
 و برنامه حداکثر سوسیالیستی پای فزوده است. امکان دارد برخی  
 سوسیال دموکرات‌ها، آنها که متعدد نسلیم به [سیر] خودبخودی  
 [وقایع] هستند، بهنگام انقلاب همه اینها را از یاد ببرند.  
 اما کل حزب و امکان ندارد. طرفداران این نظر خطا در باور خود  
 مبنی بر اینکه سیر وقایع در چنین موقعیتی حزب سوسیال دموکرات  
 را مجبور خواهد ساخت که علیرغم [اعتقاد] خود دست به انقلاب  
 سوسیالیستی بزند، از سیر خودبخودی یک بت می‌سازند. اگر اینطور  
 بود، برنامه ما نامحییح بوده و بر "سیر وقایع" منطبق نمی‌بود،  
 درست همان چیزی که برستش کنندگان جریان خودبخودی از آن بیمناکند.  
 آنچه که آنان از آن بیم دارند محت برنامه ما است. اما این نرس  
 و وحشت (که ما در مقالات خود کوشیدیم توضیحی روانشناسانه بر  
 آن ارائه دهیم) یکسره بی اساس است. برنامه ما صحیح است.  
 و سیر وقایع یقیناً با گذشت زمان بیش از پیش بر این گفته صحه  
 خواهد گذارد. این سیر وقایع است که ضرورت حبری پیشبرد مبارزه‌ای  
 سخت و خنماگین بخاطر جمهوری را بما "تحمیل" خواهد کرد و در عمل  
 نیروهای سیاسی ما، یعنی نیروی پرولتاریای فعال سیاسی را به این  
 سمت هدایت خواهد نمود. این سیر وقایع است که در انقلاب دموکراتیک،  
 ناگزیر چنان خیل عظیمی از متحدین خرده بورژوا و دهقان را - که  
 نیازهای واقعی شان مستلزم اجرای برنامه حداقل ما است - بما تحمیل  
 خواهد کرد که هرگونه فکری در زمینه یک گذار خیلی سریع به برنامه  
 حداکثر چیزی جز یک خیال پوچ نیست.

اما از سوی دیگر، همین متحدین دموکرات خردخورزوا موجب شک و تردیدهای تازه‌ای در ذهن سوسیال دموکرات‌های متعلق به یک جریان معین می‌گردند، شک و تردیدهایی که همان ترس از "ژوره سیم جاهلانه" باشد. یکی از قطعنامه‌های گنگیره آمسردام<sup>۲</sup>، شرکت در دولت به همراه بورژوا دموکرات‌ها را ممنوع داشته [می‌گوید] این ژوره سیم است، یعنی خیانت ناگهانه به منافع پرولتاریاست، تنزل پرولتاریا به طفیلی بورژوازی است، فاسد کردنش با توهم قدرت است، چیزی که در واقعیت بکلی در جامعه بورژوازی غیرقابل حصول است.

منطقه این استدلال هم کم از آن یکی نیست و نشان می‌دهد که متشبثین به آن، قطعنامه‌های خوب را بدون درک معایی آنها از پسر کرده‌اند؛ آنان چند شعار ضد ژوره سیم را از سر کرده‌اند، اما آنطور که باید و شاید نسجیده‌اند و بنابراین آنها را غلط نگار می‌بینند؛ آنان الفبا را آموخته‌اند، اما به عمق درسه‌های احبیر سوسیال دموکراسی انقلابی بین المظلی پی نبرده‌اند. برای داوری در باره ژوره سیم از نقطه نظر ماتریالیسم دیالکتیکی، باید خط روشنی کشید بین انگیزه‌های ذهنی و شرایط عینی تاریخی. از نظر ذهنی، ژوره می‌خواست از طریق اتحاد با بورژوا دموکرات‌ها جمهوری را نجات دهد. شرایط عینی این "تحرره" چنین بود: جمهوری فرانسسه حقیقت تشبیت شده‌ای گشته بود و هیچ خطر جدی ای آنرا تهدید نمی‌کرد؛ طبقه کارگر از هر نظر فرصت‌این را داشت که یک تکامل سیاسی طبقاتی و مستقل بوجود آورد، اما از این فرصت، بعضا به این خاطر که تحت نفوذ عوام‌فریبی‌های پارلماناریستی رهبرانش قرار داشت، استفاده کامل را نکرد؛ عملا و واقعا، تاریخ بطور عینی در همان زمان وظایف انقلاب سوسیالیستی را پیش‌روی طبقه کارگر می‌گذاشت، انقلابی که میسران‌ها با وعده اصلاحات اجتماعی پیش‌یا افتاده پرولتاریا را از آن باز می‌داشتند.

حال روسیه را در نظر بگیرید. از نظر ذهنی، سوسیال دموکرات

های انقلابی از قبیل وپریود- ایست‌ها یا پارووس می‌خواهند از طریق اتحاد با بورژوادموکراتها جمهوری را تأمین کنند. تفاوت شرایط عینی [در روسیه] با آنچه در فرانسه بود از زمین تا آسمان است. از نظر عینی، سیر تاریخی وقایع اکنون در برابر پرولتاریای روسیه دقیقاً وظیفه انجام انقلاب بورژوادموکراتیک را (که ما برای اختصار تمامی محتوایش را در کلمه جمهوری خلاصه می‌کنیم) قرار داده است؛ این وظیفه در مقابل مردم بطور کلی، یعنی تمامی توده خرده‌بورژوازی و دهقانان، قرار دارد؛ بدون چنین انقلابی رشد کم و بیش گسترده یک شکل طبقاتی مستقل برای انقلاب سوسیالیستی غیر قابل تصور است.

تکوشید این تفاوت کلی شرایط عینی را بطور مشخص [کنکرت] در نظر مجسم کنید و سپس پاسخ دهید: اسان در باره کسانسی که محو تشابه برخی کلمات، شباهت بین برخی حروف، و یکسانسی انگیزه‌های ذهنی شده‌اند چه باید فکر کنند؟

چون در فرانسه زوره به عذر ذهنی غلط دفاع از جمهوری، در برابر اصلاحات اجتماعی بورژوازی سر تعظیم فرود می‌آورد، ما سوسیال-دموکراتهای روسیه باید دست از هرگونه مبارزه حدی برای دستیابی به جمهوری بشویم! عقل و درایت وسیع نوایکرایستها دقیقاً به همین خلاصه می‌شود.

آیا واقعا این [نکته] روشن نیست که تا آنجا که بسه پرولتاریا مربوط است مبارزه بخاطر جمهوری بدون اتحاد با توده های خرده‌بورژوا غیر قابل تصور است؟ آیا روشن نیست که بدون دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کمترین امیدی به موفقیت این مبارزه وجود ندارد؟ یکی از معایب عمده استدلال مورد بحث بیجانی و مردگی آن، خصلت کلیشه‌ای آن، عجز آن از در نظر گرفتن موقعیت انقلابی است. مبارزه بخاطر جمهوری و در عین حال دست کشیدن از دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک به کار اونا ما (Oyama) می‌ماند که تصمیم داشت با کروپاتکین در ماکسدن بجنگد اما از پیش خیال تصرف شهر

را بکلی رها کرده بود<sup>۱۱</sup>. اگر ما، مردم انقلابی، یعنی پرولتاریا و دهقانان، می‌خواهیم علیه استبداد "درکنارهم مبارزه کنیم" باید تا به آخر در کنار هم علیه آن مبارزه کنیم، به‌مراه هم نابودش سازیم، و در دفع تلاشهای محتوم برای بازگرداندن آن، در کنار هم باشیم. (بمنظور اجتناب از هرگونه سوء تفاهم احتمالی باید بار دیگر بگوئیم که درک ما از جمهوری نه تنها و نه تا آن اندازه یک شکل حکومتی، که بیشتر مجموعه تفریقات دموکراتیک پیش‌بینی شده در برنامه حداقلمان می‌باشد). انسان باید درکش از تاریخ درک یک بچه مدرسه باشد که [قضیه] را بدون "جهش" در نظر محکم کند، که آنرا بصورت یک خط مستقیم که آهسته و پیوسته بطرف بالا در حرکت است ببیند؛ به این نحو که: ابتدا نوبت بورژوازی بزرگ لیبرال خواهد بود؛ کسب امتیازات جزئی از استبداد؛ سپس نوبت خسرده بورژوازی انقلابی؛ جمهوری دموکراتیک؛ و سرانجام نوبت پرولتاریا؛ انقلاب سوسیالیستی. این تصویر تا حدود زیادی تصویری درستی است؛ درست، بقول فرانسوی‌ها، در دراز مدت<sup>۱۲</sup> یعنی در طول یک قرن یا چیزی در این حدود (مثلا در فرانسه از ۱۷۸۹ تا ۱۹۰۵)؛ اما انسان باید در بهیماگی اعجوبه باشد تا این را در یک دوره انقلابی برنامه عمل خویش قرار دهد. چنانچه دستگاه استبدادی روسیه حتی در این مرحله، نتواند از طریق [اهداء] یک مشروطه خشک و خالی جان خویش را نجات دهد، چنانچه نه تنها متزلزل که واقعا سرنگون شود، آنگاه واضح است که اعمال یک نیروی انقلابی عظیم برای دفاع از این دستاورد ضرورت خواهد یافت. این "دفاع"، اما،

■ اویاما ایوا *Oyama iwao* (۱۸۴۲-۱۹۱۶) - مارشال ژاپنی .  
کروپاتکین *Krupatkin* (۱۸۴۸-۱۹۲۵) - ژنرال روسی، وزیر جنگ در ۱۸۹۸ و فرمانده کل قوای روسیه در جنگ با ژاپن در پایان سال ۱۹۰۴. در سال ۱۹۰۵ مارشال اویاما او را بسختی شکست داده شهر ماکدون (از شهرهای چین) را به تصرف خود درآورد - م  
 ■ *a la longue* - این اصطلاح در متن انگلیسی به فرانسه آمده است.

چیزی جز دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان نیست! هرچه دستاوردهای کنونی افزونتر و هرچه دفاع ما از این دستاوردها نیرومندتر باشد، توان ارتجاع ناگزیر آتی در بازپس گرفتن بمعدی آنها کمتر، ادوار ارتجاع کوتاهتر، و کار مبارزین پرولتاریای پس از ما سهل تر خواهد بود.

اما در این میان به کسانی برمیخوریم که پیش از آنکه مبارزه آغاز شده باشد، از قبل چوب زرع بدست، ایلوویسکی<sup>۲</sup> وار، مقداری از پیروزیهای آتی ما را، آنقدر که نه سیخ بسوزد و نه کباب، زرع کرده میبرند. اینها کسانی هستند که پیش از سقوط استبداد، و حتی پیش از وقایع مهم ژانویه، امر برشان منتبه شده بود که باید طبقه کارگر را با شیخ یک دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک و حشتناک مرعوب کنند! و این شوالیه‌های چوب زرع بدست مدعی نام سوسیال دموکرات انقلابی هم هستند...

اینان اشک می‌ریزند که شرکت در دولت موقت انقلابی بهمراه بورژوا دموکراتها، مفهوم صحیح گذاشتن بر نظام بورژواشی است؛ مفهومی تضمین تداوم زندان و پلیس، بیکاری و فقر، مالکیت خصوصی و فحشا است. این استدلالی است در خور آنارشیست‌ها و یا ناردونیک‌ها. سوسیال دموکراتها به این بهانه که این آزادی سیاسی بورژواشی است دست از مبارزه برای آزادی سیاسی بر نمی‌دارند. سوسیال دموکراتها این "صحیح گذاردن" بر نظام بورژواشی را از نقطه نظر تاریخی می‌نگرند. وقتی از فویرباخ پرسیدند که آیا بر ماتریالیسم باختر، فوگت و موله‌شوت صحیح می‌گذارد یا نه، او گفت: من بر ماتریالیسم - لیسم در رابطه با گذشته کاملاً صحیح می‌گذارم، اما در رابطه با آینده نه. سوسیال دموکراتها هم بر نظام بورژواشی دقیقاً بهمین ترتیب صحیح می‌گذارند. آنان هیچگاه از گفتن اینکه بر یک نظام بورژواشی جمهوری - دموکراتیک بخاطر برتریش بر یک نظام

---

\* D.I. Ilovaisky (1872-1920) - مورخ روسی، توجیه‌گر نظام

سلطنتی

بورژوازی مستبد و سرفدار صحنه می‌گذارند، هراسی نداشته و هرگز  
 هم نخواهند داشت. اما آنان بر جمهوری بورژوازی تنها به این  
 خاطر که آخرین شکل سلطه طبقاتی است، به این خاطر که مناسب  
 ترین صحنه نبرد را برای مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی مهیا  
 می‌سازد، "صحنه" می‌گذارند؛ بر آن صحنه می‌گذارند، اما نه بخاطر  
 زندانها و پلیس، مالکیت خصوصی و فحشایش، بلکه بخاطر میدان  
 عمل و آزادی ای که برای نبرد با این نهادهای دلفریب بدست می‌دهد.  
 اما ما هرگز نمی‌خواهیم ادعا کنیم که شرکت‌مان در دولت موقتاً انقلابی هیچ  
 خطری برای سوسیال دموکراسی در پی ندارد، هیچ شکلی از مبارزه، هیچ  
 وضعیت سیاسی ای خالی از خطر وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد.  
 اگر کسی نه فریزه طبقاتی انقلابی دارد، نه جهان بینی منجمی در  
 سطح علمی، و نه (با عرض معذرت از پیشگاه دوستان ایسکرای جدید)  
 عقلی در \_\_\_\_\_، آنوقت است برای  
 او خطرناک است که حتی در اعتمادها شرکت کند. [زیرا] ممکنست به  
 اکونومیسم منجر شود؛ یا دست به مبارزه پارلمانی بزند. [زیرا] ممکن  
 است به بلاهت پارلمانتاریستی منجر شود؛ یا از لیبرال دموکراتهای  
 زمستواها حمایت کند. [زیرا] ممکنست به "برنامه برای مبارزات  
 زمستواشی" بیانجامد. آنوقت حتی خواندن نوشتههای بینهایت مفید  
 ژوزه واولر (Auzard) درباره انقلاب فرانسه نیز خطرناک خواهد بود  
 - [زیرا] ممکنست به جزوه مارتینف درباره دودیکتاتوربی بیانجامد.  
 ناگفته پیداست که اگر سوسیال دموکراتها قرار بود حتی برای  
 یک لحظه تمایز طبقاتی پرولتاریا از خرده بورژوازی را فراموش  
 کنند، اگر آنان قرار بود با این یا آن حزب خرده بورژوازی و غیر قابل  
 اعتماد روشنفکران عقد اتحادی بد موقع و بیفایده ببندند، اگر سوسیال  
 دموکراتها قرار بود اهداف مستقل خود و لزوم قائل شدن به شترپس  
 اهمیت برای ایجاد وسط آگاهی طبقاتی پرولتاریا و سازمان سیاسی  
 مستقلش را (در هر وضعیت و گره گاه سیاسی، در هر بحران و دگرگونی  
 شدید سیاسی) برای حتی یک لحظه، از نظر دوردارند، آنوقت شرکتشان

در دولت موقت انقلابی بینهایت خطرناک می‌بود. اما این شرایطی است که در آن، تکرار می‌کنیم، هر اقدام سیاسی ای بهمان اندازه خطرناک خواهد بود. نقل چند حقیقت ساده کافیت تابی اساس بودن بسط این نگرانیهای ممکن به فرمولبندی کنونی وظایف آبی سوسیال دمو-کراتهای انقلابی، روشن شود. مانع از خودمان خواهیم گفت و نه بیانیه ها، هشدارها و نظرهای مشورتی متعددی را که دروپرینود ارائه شده است نقل خواهیم کرد؛ بجای اینها، ماقول پارووس را بازگو می‌کنیم. او براین عقیده است که سوسیال دموکراتها باید در دولت موقت انقلابی شرکت کنند؛ و براین شرایط - شرایطی که هرگز نباید از یاد برد - تاکید می‌ورزد؛ باید با هم ضربه زد، اما جدا حرکت کرد؛ ادغام تشکیلاتی نکرد؛ متحد خود را همچون دشمن خود پدید؛ والی آخر. از آنجا که در مقاله قبلی مان به این جنبه مساله پرداخته ایم، در اینجا بسط تفصیل بر آن مکت نخواهیم کرد.

خیر، امروز خطر سیاسی واقعی که سوسیال دموکراتها را تهدید می‌کند در آنجائی نیست که نوایسکراشیست ها بدنبالش می‌گردند. آنچه باید موجب ترس و وحشت ما باشد نه ایدلا دیکتاتوری انقلابی - دموکرا-تیک پرولتاریا و دهقانان، بلکه روح دنباله رو - ایسم ورخوتی است که بر روحیه حزب پرولتاریا اثر تخریبی شدیدی دارد. و بیان خود را در قالب انواع تشوریهای "تشکل بمشابه پروسه"، "تسلیح بمشابه پروسه" و چه ها که نه، باز می‌یابد. بعنوان مثال، کار آغرایسکرارادر نظر بگیرید که در عدد برآمده است بین دولت موقت انقلابی و دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان تمایزی علم کند. آیا این نمونه‌ای از اسکولاستیسیسم بیجان نیست؟ آنها که دست به اختراع چنین تمایزاتی می‌زنند کسانی هستند که قادرند جملات زیبایی بهم بیافند، اما از فکر کردن مطلقا قاصرند. میان این دو مفهوم در واقع تقریبا همان رابطه‌ای برقرار است که میان شکل حقوقی و محتوای طبقاتی. اگر بگوییم "دولت موقت انقلابی"، برجسته قانون اساسی قضیه تاکید کرده ایم، براین حقیقت تاکید کرده ایم که این دولت ناشی از قانون نبوده بلکه ناشی از انقلاب است، و دولتی است مختص و متعهد بسط

فراخواندن مجلس موسسان آینده ، لکن صرفنظر از شکل ، صرفنظر از منشاء ، صرفنظر از شرایط ، یک چیز بهر حال روشن است - اینکه دولت موقت انقلابی باید از حمایت طبقات معینی برخوردار باشد. در دهه سن داشتن همین حقیقت ساده کافیت تا تشخیص دهیم که دولت موقت انقلابی بی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان هیچ چیز دیگری نمی تواند باشد. باین ترتیب ، تمایزی که ایسکرا قائل شده جز آنکس که حزب را به عقب ، به منازعات بیحاصل بکشاند و از انجام وظیفه تحلیل منافع طبقاتی در انقلاب روسیه دورش سازد ، اثری ندارد.

بایکی دیگر از بحث های ایسکرا در این نظر بگیریید. این روزنامه درباره شعار "زنده باد دولت موقت انقلابی !" حکیمانانه اظهار نظر می کند که : "ترکیب الفاظ "زنده باد" و "دولت" به لب زبیده نیست". آیا به این جز مطلق گویی ناب نام دیگری می توان داد؟ از سرنگونی استبداد سخن می گویند اما می ترسند زبیده شان نباشد دولت انقلابی را فریاد بزنند ! جالب اینجاست که از اینکه جمهوری را فریاد بزنند و زبیده شان نباشد وحشی ندارند ! آخر جمهوری هم ضرورتاً مستلزم یک دولت است ، و آنهم هیچ سوسیال دموکراتی هرگز شک نداشته که دولتی بورژوازی است . پس چه فرق می کند که دولت موقت انقلابی را فریاد بزنیم یا جمهوری دموکراتیک را ؟ آیا سوسیال دموکراسی ، این رهبر انقلابی ترین طبقه ، باید مثل آن پیر دختر زرد موی احساساتی باشد که با وسواس و اطوار به ضرورت برگ انجیر با می فشارد ؟ آیا شکل بروز یک دولت بورژوازی - دموکراتیک را فریاد زدن صحیح است ، اما دولت موقت انقلابی - دموکراتیک را فریاد زدن غلط ؟

مجموع کنید : قیام کارگران در سنت بطرز بزرگ پیروز گردیده ؛ استبداد سرنگون شده ؛ دولت موقت انقلابی اعلام گردیده است و کارگران مسلح شادمانه فریاد "زنده باد دولت موقت انقلابی !" سر داده اند. نوایسکرا نیست ها در کناری ایستاده ، چشمان معموشان را به آسمان دوخته و در حالیکه برسینه های عقیق روی گناهشان می گویند زیر لب می گویند : بار پروردگارا ، ترا شکر می گوئیم که ما مانند این غبیان نیستیم و لبان خویش را به چنین ترکیب الفاظ نازبیده ای نهد

لوده ایم ..."

نه رفقا، هزاربارنه! نترسید از اینکه با شرکت، شرکتی پسر  
توان و تابه آخر به همراه بورژوا - دموکراتهای انقلابی در یک انقلاب  
جمهوریخواهانه خویشترابیا لاشید. در باب خطرات چنین شرکتی مبالغه  
نکنید؛ پرولتاریای متشکل ما از عهده این خطرات برخوردار است.  
کاری که در عرض چند ماه در دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان  
انجام خواهد گرفت بیش از دهها سال کار است که در جو آرام و خسوف  
کننده رکود سیاسی انجام میگیرد. اگر پس از نهم ژانویه طبقه  
کارگر روسیه توانست در شرایط بردگی سیاسی متجاوز از یک میلیون  
پرولتر را برای عمل پیگیرانه، منضبط و دستجمعی بسیج کند، پس ما  
با وجود دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک، چندین میلیون شهری و رو-  
ستاخی فقیر را بسیج خواهیم کرد، و انقلاب سیاسی روسیه را پیش در آمد  
انقلاب سوسیالیستی اروپا قرار خواهیم داد.

مجموعه آثار ( انگلیسی ) ،

جلد ۸، صفحات ۳۰۳ - ۲۹۳

و پربود، شماره ۱۴ ، ۱۲

آوریل ( ۳۰ مارس ) ، ۱۹۰۵

## توضیحات

۱- مقاله "دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" همچنین بصورت جزوه جداگانه توسط کمیته اتحادیه قفقاز حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه-بزرگانهای گرجی، روسی و ارمنی انتشار یافت.

۲- کنگره آمستردام بین الحفل دوم از ۱۴ تا ۲۵ اوت ۱۹۵۴ برگزار گردید. مسائل زیر در دستور کار کنگره قرار داشت: ۱- قواعد بین-الحللی تاکتیکیهای سوسیالیستی ۲- سیاست استعماری؛ ۳- اعتماب عمومی؛ ۴- سیاست اجتماعی و بیمه کارگران؛ ۵- تراست ها و بیکاری ...

در قطعنامه مربوط به اولین مساله که لنین در اینجا بدان اشاره دارد گفته شده است که سوسیال دموکراسی "نمی تواند در چهارچوب جامعه بورژوازی تصمیم به شرکت در دولت بگیرد". در حالیکه رهبران جناح راست احزاب سوسیال دموکرات علیرغم قطعنامه آمستردام در دولت های بورژوازی شرکت جسته و سیاستی مبتنی بر تقویت دولت بورژوازی و سلطه بورژوازی را در پیش گرفتند؛ و هنوز هم این کار را می کنند. ( این توضیح در متن انگلیسی موجود نبوده و از متن فرانسه ترجمه شده است - م )

۳- *Parliamentary Cretinism* - بلاهت پارلمان تاریستی. این اصطلاح رالنین برای مشخص ساختن این دیدگاه اپورتونیستی که معتقد به بود نظام پارلمانی حکومت قادر مطلق و مبارزه پارلمانی بگانه شکل و تحت هر شرایطی، اصلی ترین شکل مبارزه سیاسی است، بکار می برد.

## طرح قطعنامه درباره

### حرکت علنی\*\*سیاسی از جانب ح.ک.س در

- ۱- نظر باینکه جنبش انقلابی در روسیه تا همینجا نیز ارکان حکومت استبدادی، کسبه بالاجبار به تحمل اعمال آزادی عمل سیاسی نسبتا وسیع از جانب طبقات دشمن با خود گردن نهاده است را تا حدودی متزلزل ساخته و موجب درهم ریختن سازمان آن شده است؛
  - ۲- نظر به اینکه این آزادی عمل سیاسی اکثرا، تقریباً منحصر، به نفع طبقات بورژوازی است؛ طبقاتی که بدین طریق سلطه کنونی اقتصادی و سیاسی خود را بر طبقه کارگر تحکیم کرده و خطر تبدیل پرولتاریا به زائده صرف دموکراسی بورژوازی را افزایش می دهند؛ و
  - ۳- نظر به اینکه اشتیاق به حرکت علنی مستقل در صحنه سیاست، حتی بدون مشارکت سوسیال دموکراتها (در مواردی که از اهمیت کمتری برخوردار است)، در میان نوده های هر روز وسیع تری از کارگران در حال آشکاف (سرزدن، بروز) است؛ -
- کنگره سوم ح.ک.س.د.ر. توجه کلیه سازمانهای حزب را به این واقعیت جلب می کند که ضروریست:

---

■ *Action* - عمل، آکسیون. با توجه به معانی محدود و خاص در واژه "عمل" و "آکسیون" در جنبش کمونیستی ما، در ترجمه این متن معادل "حرکت" را مناسبتر یافتیم - م.

■ *Open* - علنی، آشکار. در ترجمه منتخب آثاریکجدی لنین (پور-هرمزان) در اکثر موارد واژه "علنی" معادل *Legal* بمعنای "قانونی" گرفته شده که موجب سوء تفاهم می گردد - م

الف - از کلیه موارد [اقدام به] حرکت سیاسی علنی از جانب حوزه‌های روشنفکری و [از جانب] مردم - چه در مطبوعات، چه در مجامع و چه در گردهمایی‌ها - بمنظور طرح خواستهای طبقاتی مستقل پرولتاریا در مقابل خواستهای دموکراتیک عام، استفاده شود تا بدینوسیله بسط آگاهی طبقاتی پرولتاریا و سازماندهی آن بصورت یک نیروی سوسیالیستی مستقل در جریان جنبش‌های حرکتی، ممکن گردد؛

ب - از کلیه مجاری قانونی و نیمه قانونی بمنظور ایجاد انجمن‌ها، جوامع و سازمانهای کارگری استفاده شود، و نهایت تلاش در جهت تامین برتری نفوذ سوسیال-دموکراسی (به هر وسیله ممکن) در این قبیل جوامع، و تبدیل آنها به پایگاههایی برای حزب سوسیالیست دموکرات علنی طبقه کارگر روسیه در آینده، بعمل آید؛

پ - قدمهای لازم برداشته شود تا اطمینان حاصل گردد که سازمانهای حزبی ما، در عین حفظ و گسترش دستگاه زیرزمینی خود، در هر زمان و در هر کجا که ممکن باشد، بلادرنگ در جهت اتخاذ اشکال مقتضی و مناسب گذار به فعالیت علنی سوسیال دموکراتیک حتی تا حد درگیری با نیروهای مسلح دولتی - گام بردارند.

تاریخ نگارش: ۱۹ آوریل (۲ مه) ۱۹۰۵

نخستین بار در سال ۱۹۲۶ در آثار پراکنده

لنین، جلد ۵، بجا پرسید.

## طرح قطعنامه درباره

### شرکت سوسیال - دموکراتها در دولت موقت انقلابی

- ۱- نظریه اینکه مبارزه توده‌ای واقعا آزاد و علنی پرولتاریا علیه بورژوازی مستلزم وسیع‌ترین آزادی سیاسی ممکن و در نتیجه، مستلزم آنست که اشکال جمهوری حکومت به کاملترین نحو ممکن تحقق یابد؛
- ۲- نظریه اینکه بخشهای مختلف بورژوازی و خرده بورژوازی، دهقانان و غیره، اکنون با کمیتی روزافزون و با شعارهای انقلابی - دموکراتیک بر صحنه ظاهر می‌گردند که بیان طبیعی و ناگزیر نیازهای پایه‌ای توده‌هاست و برآورده شدن آنها - که تحت [رژیم] استبداد غیر ممکن است - به حکم تکامل عینی تمامی حیات اجتماعی - اقتصادی روسیه، به امری جبری بدل گشته است؛
- ۳- نظر به اینکه سوسیال دموکراسی بین‌المللی این امر را همواره به رسمیت شناخته است که پرولتاریا باید پرتوان‌ترین پشتیبانی را از بورژوازی انقلابی در مبارزه‌اش علیه کلیه طبقات و نهادهای ارتجاعی بعمل آورد، مشروط بر آنکه حزب پرولتاریا استقلال مطلق خود و بر - خورده‌ی جدی انتقادی به متحدین موقت خویش را حفظ کند؛
- ۴- نظریه اینکه سرنگونی دولت استبدادی در روسیه بدون جایگزین شدن آن با یک دولت موقت انقلابی غیر قابل تصور است، و نظریه اینکه تنها چنین تغییری است که می‌تواند آزادی واقعی و تجلی راستین اراده تمامی ملت در خلال استقرار نظام سیاسی جدید در روسیه را تضمین کند، و تحقق برنامه ما را در بر تغییرات فوری و بلاواسطه سیاسی و اقتصادی را تضمین نماید؛
- ۵- نظریه اینکه بدون جایگزینی حکومت استبدادی با یک دولت

موقت انقلابی مورد حمایت همه طبقات و عناصر طبقاتی انقلابی-دموکرات در روسیه، دستیابی به شکل جمهوری و جذب بخشهای عقب مانده و تکامل نیافته پرولتاریا و بخصوص دهقانان - یعنی آن بخشهایی که منافعیشان بکلی در مقابل [منافع] نظام استبدادی و سرفه دار قرار دارد و چه میدانند نشان به استبداد نیا جانشینان از مبارزه علیه آن اکثریت بعزت وجود جو تحقیقی سرکوبگرانه است - غیر ممکن می باشد؛ و

ع- نظر به اینکه با وجود یک حزب سوسیال - دموکرات کارگری در روسیه، حزبی که گرچه فقط مراحل اولیه تکامل خود را می گذراند، اما قادر است، بخصوص تحت شرایط آزادی سیاسی، اعمال نمایندگان خود در یک دولت موقت انقلابی را کنترل و رهبری کند، خطر انحراف این نمایندگان از خط صحیح خطری غیر قابل مهار نیست؛ -

بنابراین کنگره سوم ج.ک.س.د.ر. بر این عقیده است که نمایندگان حزب می توانند به منظور مبارزه پیرامان، به همراه بورژوا - دموکرات های انقلابی، علیه کلیه تشبثات ضد انقلاب و بمنظور دفاع از منافع طبقاتی مستقل پرولتاریا، در دولت موقت انقلابی شرکت جویند، مشروط بر آنکه حزب کنترل دقیق خود را بر نمایندگان حفظ کرده و از استقلال حزب کارگر سوسیال ده.کرات، که هدفش انقلاب کامل سوسیالیستی بوده و از این جنبه نسبت بسه کلیه احزاب و طبقات بورژوا - دموکرات خصوصیت می ورزد، قاطعانه پاسدار می کند.

تاریخ نگارش: پایان ماه آوریل ۱۹۰۵

نخستین بار در سال ۱۹۲۶ در "آثار پراکنده لنین" جلد ۵ به چاپ رسید.

## ضمیمه بر قطعنامه درباره

### شرکت سوسیال-دموکراتها در دولت موقت انقلابی

استدلال دیگری بزرگ شرکت در دولت موقت انقلابی :  
 نظریه اینکه رد بلاقید و شرط شرکت در دولت موقت انقلابی ، که  
 در این لحظه از جانب جناح راست حزب ما توصیه می‌شود ، ناگزیر فعالیت  
 پرولتاریای انقلابی را در جهت تدارک ، سازماندهی و اجرای قیام مسلحانه  
 معکوس به عدم قاطعیت ، [اتخاذ] سیاستهای سازشکارانه ، و تفرقه ،  
 می‌سازد .

تاریخ نگارش : پایان ماه آوریل ۱۹۰۵

نخستین بار در سال ۱۹۳۱ در آثار پراکنده  
 لنین " ، جلد ۱۶ ، به چاپ رسید .

## شرکت سوسیال دمکراتها در دولت موقت انقلابی

۱۸ آوریل (اول ماه مه)

آنچه به عهده من گذارده شده طرح مساله شرکت سوسیال دموکراتها در دولت موقت انقلابی است. در نظر اول، شاید خود اینک که چرا این مساله باید مطرح شود عجیب بنظر رسد. انمان ممکنست فکر کند که شاید امر سوسیال دموکراسی رو به کامیابی می رود و احتمال شرکت آنی در یک دولت موقت انقلابی بسیار زیاد است. حال آنکه چنین نیست. بررسی این مساله بعنوان دورنمایی بلاواسطه قابل تحقیق، دون کیشوتیسم است. بلکه، این مساله را بیشتر جدلهای مطبوعاتی بما تحمیل کرده است تا جریان عملی امور. این نکته را همیشه باید بخاطر داشت که این مساله نخستین بار از جانب مارتینف، آنهم قبیل از ۹ ژانویه، طرح شد. او در جزوه "دودیکتاتور" اش (صفحات ۱۱-۱۰) نوشت:

"خواننده گرامی، برای یک لحظه مجسم کن که اتویی لنین به تحقق پیوسته است؛ مجسم کن حزبی که عضویت در آن تنها به انقلابیون حرفه‌ای محدود شده، موفق به "تدارک، زمانبندی و به اجرا درآوردن قیام مسلحانه عمومی مردم، شده است. آیا واضح نیست که اراده عمومی مردم در فردای انقلاب دقیقاً همین حزب را بعنوان دولت موقت منسوب خواهد نمود؟ آیا واضح نیست که مردم سرشوشت بلاواسطه انقلاب را دقیقاً فقط به این حزب خواهند سپرد و نه به هیچ حزب دیگری؟ آیا واضح نیست که این حزب، که نمی‌خواهد به اعتمادی که مردم قبلادران به امانت گذارده‌اند خیانت کند، مجبور خواهد بود، به حکم وظیفه، قدرت را بدست گیرد و آنرا، تا زمانی که پیروزی انقلاب را با اقدامات انقلابی تثبیت نکرده است، حفظ کند؟"

ممکن است بنظر عجیب بنماید، اما نحوه طرح مساله فی الواقع

چنین است که مارتینف عقیده دارد اگر قرار بود ما قیام را تمام و کمال تدارک دیده آغاز کنیم، خود را در وضع وخیم وایفانگیزی گرفتار می‌یافتیم. اگر قرار بود ما بحثمان را بیش‌یک خارجی‌بی‌بهریم، هرگز باورش نمی‌شد که مساله را به این شکل هم بشود فرموله کرد، و اصلاً نمی‌فهمید که ما چه می‌گوئیم. بحث ما را بدون داشتن شناختی از تاریخ دیدگاه‌های سوسیال دموکراتیک در روسیه و بدون داشتن شناختی از ماهیت دیدگاه‌های دنباله‌رو- ایستی را-بو-جیه‌دیلو، نمی‌توان فهمید. این مساله بصورت یک مساله مبهم-تثوریک درآمده است و باید روشن شود. مساله روشنی اهداف ما مطرح است. من مصرانه از رفقا می‌خواهم که در موقع گزارش‌بهنهای ما به اعضاء درگیر در کار عملی حزب، فرمولبندی مارتینف از مساله را قویاً مورد تاکید قرار دهند.

ایسکرا، شماره ۹۶، حاوی مقاله‌ایست بقلم پلخانف. مساله همواره پلخانف را بخاطر "آزار" مکرر اپورتونیست‌ها، که خیلگی از دشمنان نصیب‌ساخته، و این از افتخارات اوست، ستوده و ارج نهاده‌ایم. اما نمی‌توان او را بخاطر دفاع از مارتینف‌ستود و ارج نهاد. این پلخانف دیگر آن پلخانفی نیست که ما می‌شناختیم. او به مقاله خود عنوان "درباره مساله تصرف قدرت" را داده است. این [عنوان] مساله را بطور مصنوعی محدود می‌کند. ما مساله را هرگز باینصورت طرح نکرده‌ایم. پلخانف چنین وانمود کرده که گویا او پریود مارکس و انگلس را "خدایان بی‌مایگی" نامیده است. حال آنکه چنین نیست؛ قضیه مختصری وارونه جلوه داده شده است. و پریود برصحت درک عام مارکس از این مساله تاکید صریح گذارده و گناه بی‌مایگی را متوجه مارتینف یا ل. مارتف دانسته است. هرچند نظر بر آن است که باید برای تمام آنها که با پلخانف همکاری می‌کنند ارج و احترام بسیار قائل شد، اما این را نیز باید گفت که مارتینف مارکس نیست. پلخانف اشتباه می‌کند که می‌گوید بطریقی مارتینیف‌سیم را لاپوشانی کند.

مارتینف چنین اظهار می‌کند که شرکت تعیین کننده ما در قیام

این خطر بزرگ را برایشان دارد که پرولتاریا مجبورمان کند قدرت را بدست گیریم . این استدلال برای خود منطقی دارد : اما آن منطق ، منطق عقب نشینی است ؛ و در رابطه با همین اعلام خطر عجیب و غریب در قبال خطر پیروزی در مبارزه علیه استبداد است که وپریود از مارتینفول ، مارتف می پرسد : از چه حرف می زنید ، یک دیکتاتوری سوسیالیستی یا یک دیکتاتوری دموکراتیک ؟ [در جواب] ما را رجوع می دهند به گفته معروف انگلس در مورد خطرناک بودن موقعیت رهبری که قدرت از جانب طبقه ای که هنوز به بلوغ لازم برای اعمال کامل سلطه [خویش] نرسیده ، به او سپرده شده است . ما در وپریود توضیح دادیم که انگلس خطر را متوجه موقعیت رهبری می داند که فاصله گرفتن اصل [پرنسیپ] از واقعیت ، و حرف از عینیت را بعد از وقوع تشخیص می دهد<sup>۱۱</sup> . چنین تشخیصی به مصیبت می انجامد ؛ اما مصیبت به معنای شکست سیاسی ، و نه بمعنای مغلوب شدن فیزیکی . انسان باید بگوید ( این نظر انگلس است ) که انقلاب سوسیالیستی است ، درحالی که در واقع فقط دموکراتیک است . اگر ما الان به پرولتاریای روسیه قول می دادیم که می توانیم سلطه کاملش را بلاواسطه تأمین کنیم ، آنوقت به اشتباه "انقلابیون سوسیالیست" دچار شده بودیم . همین اشتباه "انقلابیون سوسیالیست" - ادعایشان مبنی بر اینکه انقلاب انقلابی "دموکراتیک و نه بورژوازی" خواهد بود - است که همیشه مایه خنده و سرگرمی ما شده . ما همواره گفته ایم که انقلاب بورژوازی را تحکیم خواهد کرد و نه تضعیف ، لیکن برای پرولتاریا شرایط لازم جهت پیشبرد مبارزه ای پیروزمندانه برای سوسیالیسم را بوجود خواهد آورد .

حال از آنجا که صحبت بر سر یک انقلاب دموکراتیک است ، ما با دو نیرو مواجهیم : استبداد و مردم انقلابی ؛ یعنی پرولتاریا بحثاً به نیروی مبارز اصلی ، و دهقانان و تمامی عناصر مختلف<sup>۱۲</sup> خرده بورژوازی . منافع پرولتاریا بر منافع دهقانان و خرده بورژوا-

۱۱ رجوع کنید به مقاله "سوسیال دموکراسی و دولت موقت انقلابی" در این کتاب - م

زی منطق نیست. سوسیال دموکراسی همواره بر این حقیقت که این تفاوت‌های طبقاتی در میان یک ملت انقلابی اجتنابنا پذیر می‌باشد، تأکید گذارده است. در یک مبارزه<sup>۹</sup> سرکشانه، هدف مبارزه می‌تواند نزد این و آن فرق کند. یک ملت انقلابی می‌زند برای حاکمیت مردم؛ کلیه عناصر ارتجاعی از حاکمیت تزار دفاع می‌کنند. بنابراین یک انقلاب پیروزمند نمی‌تواند چیزی جز دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان باشد، [طبقاتی] که منافشان، منافعی به یک اندازه در تضاد با حاکمیت تزار، برهم منطق است. ایسکرا و وپریود هر دو بر سر شعار "مستقل حرکت کردن و با هم کوبیدن" توافق دارند، اما وپریود اضافه می‌کند که با هم کوبیدن یعنی با هم کوبیدن ضربه نهائی و با هم خنثی کردن تلاشهای دشمن برای بازپس گرفتن آنچه که از دست داده است. پس از سرنگونی استبداد، مبارزه متوقف نخواهد شد، بلکه فشرده‌تر خواهد گشت؛ و این دقیقا زمانی است که نیروهای ارتجاعی با تمام قوا خود را برای مبارزه سازماندهی خواهند کرد. اگر می‌خواهیم شعار قیام بدهیم دیگر نباید سوسیال دموکرات‌ها را از امکان پیروزی در قیام بترسانیم. وقتی حاکمیت مردم نصیبمان شد، باید تشبیتش کنیم - مقصود از دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک نیز همین است. هیچ دلیلی هم برای وحشت از آن وجود ندارد. تأسیس جمهوری پیروزی بزرگی برای پرولتاریا خواهد بود، هر چند که یک سوسیال دموکرات، برخلاف یک بورژوا انقلابی، در جمهوری بعنوان "کمال مطلوب"<sup>۱۰</sup> نمی‌نگرد، بلکه در آن صرفا بعنوان چیزی می‌نگرد که آزادی مبارزه برای سوسیالیسم بر پایه‌ای وسیع را بر سرای او تضمین می‌کند. پارووس می‌گوید که مبارزه بغاظر آزادی در هیچ کشور دیگری مستلزم چنین قربانیها و از خود گذشتگی‌هایی نبوده است. این واقعیت دارد. مطبوعات بورژوازی اروپا که وقایع روسیه را با دقت بسیار از خارج دنبال می‌کنند، گواه این [واقعیت] اند. مقاومت استبداد در مقابل ابتدائی ترین اطلاعات بطرزی باورنکردنی

■ Absolute ideal - ایده آل مطلق، مطلوب مطلق - م

شدید است؛ و هرچه عمل نیرومندتر، عکس العمل نیرومندتر، از اینرو سقوط کامل استبداد بسیار محتمل است. مساله دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک مساله ایست که به تمامی حول محور سرنگونی کامل استبداد دور میزند. ممکن است تاریخ ۱۸۵۰-۱۸۴۸ برای ما تکرار بشود، بهین معنا که استبداد سرنگون نشود، بلکه قدرتش صرفاً محدود شده و به یک سلطنت مشروطه تبدیل گردد. در آن صورت حرفی هم از دیکتاتوری دموکراتیک در میان نخواهد بود. اما اگر حکومت استبدادی بمعنای واقعی سرنگون شود، ناچار دولت دیگری باید جاگزین آن گردد. این دولت دیگر، تنها میتواند یک دولت موقت انقلابی باشد. این دولت تنها میتواند بر مردم انقلابی، بر پرولتاریا و دهقانان تکیه کند و حمایت خود را تنها از آنان طلب نماید. این دولت تنها میتواند یک دیکتاتوری باشد، یعنی نه یک سازمان "نظم" بلکه یک سازمان جنگ. کسی که به دژی پورش میبرد، حتی پس از گرفتن دژ هم نمیتواند از ادامه جنگ خودداری کند. یکی از این دو چیز است: یا ما دژ را میگیریم که نگاهش داریم، یا به دژ پورش نمیبریم و توضیح می‌دهیم که چیزی جز جای کوچکی در کنار آن نمی‌خواهیم.

حال بپردازیم به پلخانف. روش او بکلی نادرست است. او برای آنکه از مسائل مهم اصولی طفره رود وارد نکته‌گیریهای جزئی می‌شود، و آنهم نه بدون زیربا گذاشتن امانت در گفتار. (رفیق بارزوف با فریاد: "صحیح است، صحیح است!") و پیروی بر این نظر پامی‌فشارد که نمودار کلی مارکس (اینکه استبداد نخست جایش را به یک رژیم سلطنتی بورژوازی و سپس به یک جمهوری دموکراتیک خرده بورژوازی می‌دهد) صحیح است؛ اما اگر بر آن شویم که از پیش، و مطابق این نمودار، تعیین کنیم که تا کجا باید پیش برویم، بی‌مایگی خود را نشان داده‌ایم. بنا براین دفاع پلخانف از مارکس در واقع دوستی خاله خرما است. در دفاع از مارکس، پلخانف به "خطابیه" کمیته مرکزی "اتحاد کمونیستها" آیه

---

■ "خطابیه" کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیستها، اثر مارکس و انگلس ترجمه ناصر کفاش زاده، انتشارات درفک - م

اعضاء اتحادیه استناد می‌کنند. پلخائف در نقل این خطابه هم جانب امانت را نگاه نمی‌دارد. او بر این واقعیت سرپوش می‌گذارد که این خطابه در زمانی نوشته شد که مردم، صرفنظر از قیام پیروز- مند پرولتاریای برلین در ۱۸۴۸، موفق به کسب پیروزی کامل نشده بودند. استبداد جای خود را به پتسک [نظام] سلطنتی مشروطه بورژوازی داده بود و در نتیجه از یک دولت موقت و متکی بر تمامی مردم انقلابی، سخنی هم نمی‌توانست در میان باشد. تمام نکته‌نفته در خطابه در آنست که پس از ناکامی قیام عمومی، مارکس به طبقه کارگر توصیه می‌کند که سازماندهی کند و خود را آماده سازد. آیا این توصیه‌ها می‌تواند به روشن شدن اوضاع و شرایط در روسیه پیش از قیام کمک کند؟ آیا این توصیه‌ها می‌تواند مساله حل نشده و مورد بحث ما را، مساله‌ای که قیام پیروزمند پرولتاریا فرض آنست را حل کند؟ خطابه با این کلمات آغاز می‌شود: "در دو سال انقلابی ۱۸۴۸-۱۸۴۹ اتحادیه قابلیت خود را به دوگونه به اثبات رساند: نخست آنکه اعضای همه جا فعالانه در جنبش شرکت جستند... و دیگر آنکه ثابت شد درک اتحادیه از جنبش [که ضمناً یادآوری می‌کنم، در مانیفست کمونیست عرضه گردیده] تنها درک صحیح بوده است... در عین حال، شرازه سازمان مستحکم پیشین اتحادیه اینک بنحو چشمگیری دست گردیده است. بخش بزرگی از اعضای که مستقیماً در جنبش انقلابی شرکت جستند معتقد بودند که زمان انجمنهای مخفی بسرآمده و فعالیت علنی به تنهایی کافی است. برخی از محافل و مجامع اجازه دادند روابطشان با کمیته مرکزی (Zentralbehörde) مست و بتدریج گسسته شود. در نتیجه، در حالیکه حزب دموکرات، یعنی حزب خرده‌بورژوازی، در آلمان خود را پیش از پیش سازماندهی می‌کرد، حزب کارگران تنها نقطه اتکاء محکم خویش را از دست داد، در بهترین حالت در نقاط پراکنده و برای مقاصد محلی متشکل باقی ماند، و به

سوال مورد بحث بلشویکها و منشویکها مبنی بر اینکه آیا سوسیال دموکراتها باید در دولت موقت انقلابی شرکت کنند یا خیر - م

این ترتیب در جنبش عمومی، ( *in der allgemeinen Bewegung* ) بکلی تحت سلطه و رهبری دموکراتهای خرده‌بورژوا قرار گرفت ( *Ansprache* ) - خطابه - صفحه ۷۵ .\*

بنابراین ، مارکس در ۱۸۵۰ دریافت که دموکراتهای خرده-بورژوا در خلال انقلاب ۱۸۴۸، که دوره‌اش طی شده بود، در زمین-سازماندهی برنده و حزب کارگران بازننده بوده است . طبعا ، نگرانی اصلی مارکس آن بود که حزب کارگران برای بار دوم از بورژوازی عقب نماند . "بینهایت حائز اهمیت است که ... درست در این لحظه کسبه یک انقلاب تازه قریب الوقوع است ، حزب کارگران ، اگر نمی‌خواهد که بار دیگر مانند سال ۱۸۴۸ مورد بهره‌برداری بورژوازی قرار گیرد و به دنبال آن کشانده شود ، باید به سازمان یافته‌ترین ، یکپارچه‌ترین و مستقل‌ترین شکل ممکن وارد عمل گردد" ( خطابه ، صفحه ۷۶ )\*\*

اگر مارکس در این باره بخود شکی راه نمی‌داد که ، در صورت وقوع یک انقلاب دوم ، بورژوا دموکراتها برتری قطعی خواهند داشت ، بدان علت بود که آنان سازمان یافته تر بودند . "در این باره که با پیشرفت انقلاب دموکراسی خرده‌بورژواشی برای مدتی کوتاه ( *Für einen Augenblick* ) موفق به کسب نفوذی غالب در آلمان خواهد گردید جای هیچگونه شکی نیست" ( خطابه ، صفحه ۷۸ )\*\*\* . با در نظر گرفتن همه اینها می‌توان فهمید که چرا مارکس در *Ansprache* در مورد شرکت پرولتاریا در دولت، موقت انقلابی یک کلمه هم نگفته است . بنابراین ، اظهارات پلخانف مبنی بر اینکه مارکس "فکر همکاری نمایندگان سیاسی پرولتاریا و نمایندگان خرده‌بورژوازی را برای ایجاد یک نظام اجتماعی نوین مجاز ندانسته" ( ایسکرا ، شماره ۹۶ ) بکلی نادرست است . غلط است ، مارکس مسأله شرکت در دولت موقت

\* ترجمه فارسی "خطابه" ، صفحه ۳ ( ترجمه این نقل قول و نقل قول های بعدی همین از "خطابه" از ماست ) - م

\*\* همان کتاب ، صفحه ۴

\*\*\* همان کتاب ، صفحه ۸

انقلابی را مطرح نکرده است، در حالی که پلخانف چنین وانمود  
 می‌کند که گویا مارکس با یک پاسخ منفی مساله را بطور قطع فیصله  
 داده است. مارکس می‌گوید: ما سوسیال دموکراتها همگی بدنهایی  
 [بورژوازی] حرکت کرده‌ایم، ما سازماندهی بدتری داریم، ما باید  
 [خود را] بطور مستقل و برای هنگامی که خرده بورژوازی پس از پسک  
 انقلاب تازه به قدرت برسد سازماندهی کنیم. مارتینف از این  
 مقدمات مارکس چنین نتیجه می‌گیرد که: با سوسیال دموکراتها، که  
 اینک سازمان یافتگی بهتری از دموکراتهای خرده بورژوا داریم و  
 بیشک حزب مستقلی را تشکیل می‌دهیم، در صورت وقوع یک قیام پیروز-  
 مند باید از اجبار شرکت در دولت موقت انقلابی شانه خالی کنیم.  
 آری، رفیق پلخانف! مارکسیم یک چیز است و مارتینفیم چیز دیگر.  
 برای آنکه تفاوت عظیم بین شرایط در روسیه ۱۹۰۵ و آلمان ۱۸۵۰ باز  
 هم روشنتر شود، اجازه دهید چند قطعه جالب دیگر از "خطابیه" را  
 مورد بررسی قرار دهیم. مارکس از دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا  
 و دهقانان حتی ذکری هم به میان نیاورده است، زیرا که او معتقد  
 به دیکتاتوری سوسیالیستی بلاواسطه پرولتاریا پس از انقلاب خرده-  
 بورژوازی بود. مثلا در زمینه "مساله ارضی او می‌گوید که دموکرات  
 ها می‌خواهند یک طبقه دهقانان خرده بورژوا بوجود آورند، امسما  
 کارگران باید به نفع پرولتاریای روستا و به نفع خودشان، مانع  
 اجرای این طرح گردند؛ آنان باید بخواهند که املاک معادله شده  
 فئودالی در مالکیت دولت باقی بماند، و برای استفاده کلنی های  
 کارگری که در آنها پرولتاریای روستا کلیه وسائل تولید کشاورزی  
 بزرگ را بطور دستجمعی بخشد، بکار گرفته شود. با چنین  
 طرحهایی در ذهن واضح است که مارکس نمی‌توانسته است از پسک  
 دیکتاتوری دموکراتیک سخن بگوید. او نه در آستانه انقلاب و  
 بعنوان نماینده پرولتاریای متشکل، بلکه پس از انقلاب، و بعنوان  
 نماینده کارگران در پروسه تشکل، [این مطالب را] می‌نوشته است.  
 [در چنین شرایطی] مارکس نخستین وظیفه [اتحادیه کمونیستها]  
 را چنین مورد تاکید قرار می‌دهد: "پس از سرنگونی دولت‌های موجود

کمیته مرکزی در اولین فرصت ممکن خود را به آلمان خواهد رسانید،  
 بلافاصله کنگره را فرا خواهد خواند، و پیشنهادات لازم برای مرکزیت  
 بخشیدن به کلوبهای کارگری ... را در مقابل آن قرار خواهد  
 داد ... " پس فکر یک حزب کارگری مستقل، که امروز تا پوست  
 و گوشت و استخوان ما یکی شده، در آن موقع چیز تازه‌ای بوده است.  
 نهایت فراموش کرد در ۱۸۴۸، یعنی زمانی که مارکس بر دبیتری  
 روزنامه آزاد و بنیهای انقلابی "دای نویه راییش زایتونینگ" را  
 عهده‌دار بود، هیچگونه بتشکل کارگری را پشت سر خود نداشت. روزنامه  
 او از جانب رادیکالهای بورژوا حمایت می‌شد؛ کسانی که بعد از  
 حمله شدید و کوبنده مارکس به بورژوازی پاریس پس از "روزهای  
 ژوئن" می‌توان گفت آنها بکلی به نابودی کشانند. به همین  
 دلیل است که در "خطابه" از تشکیلات مستقل کارگری اینهمه سخن  
 رفته است. "خطابه" به سبب تشکیلات حکومتی کارگری به موازات  
 حکومت رسمی جدید، چه در شکل کلوبها و کمیته‌های کارگری و چه در  
 شکل انجمنها و شوراهای محلی و شهری، می‌پردازد. نکته‌ای که در  
 اینجا بر آن انگشت گذاشته شده آنست که کارگران باید مسلح بوده و یک  
 نیروی پاسدار [گارد] مستقل کارگری بوجود آورند. بنده دوم برنامه می‌گوید  
 که نامزدهای انتخاباتی طبقه کارگر برای این ارگانها، که بهتر است  
 از اعضاء "اتحادیه" باشند، باید در کنار نامزدهای بورژوا معرفی  
 شوند. "اینکه اتحادیه تا چه حد ناتوان بوده از اینجا پیداست

همان کتاب، صفحه ۱۲

چنانکه از تذکر لنین بعد از این جمله، و از جمله بعد در متن  
 اصلی "خطابه" پیداست، در اینجا منظور از "نامزدهای طبقه کارگر  
 ... باید در کنار نامزدهای بورژوا معرفی شوند" آنست که نامزدهای  
 طبقه کارگر در واقع می‌باید "مستقل از" نامزدهای بورژوا معرفی  
 شوند. در متن اصلی "خطابه" بلافاصله آمده است: "حتی آنجا که  
 هیچ امیدی به انتخاب آنان نیست، کارگران باید نامزدهای خود  
 را معرفی کنند تا بدین ترتیب استقلال خویش را محفوظ دارند، به  
 برآوردی از نیروهایشان دست یابند، و دیدگاه انقلابی و موضع حزب

که مارکس مجبور است لزوم معرفی نامزدهای مستقل را اثبات کند. از همه آنچه گفته شد چنین باید نتیجه گرفت که مارکس از مسأله شرکت در دولت موقت انقلابی ذکری بمیان نیاورده و بهیچوجه قصد بگمراه کردن و فیصله دادن به آنها نیز نداشته است، چرا که این مسأله در آن زمان نمی‌توانسته هیچگونه اهمیت عملی‌ای داشته باشد؛ تمام توجه منحصر بر سازماندهی یک حزب مستقل کارگری متمرکز بوده است.

پلخانف در اینکرا همچنین می‌گوید که وپریود هیچگونه گواه و مدرک مربوطی ارائه نمی‌دهد، بلکه خود را به تکرار چند اصطلاح شعاری مورد علاقه خویش محدود می‌سازد، و وپریود را متهم می‌کند که در نظر دارد مارکس را مورد انتقاد قرار دهد. بر اساس کدام شواهد؟ آیا نمی‌بینیم که، بر عکس، وپریود نیروهای اجتماعی واقعی را که در روسیه به مبارزه برای انقلاب دموکراتیک مشغولند در نظر گرفته و مسأله را برپایه‌ای مشخص [کنکرت] طرح کرده است؟ اما از آنطرف پلخانف حتی یک کلمه در باره شرایط مشخص در روسیه نمی‌گوید. او جز یکی دو نقل قول نامربوط چیزی در چنته نسب ندارد. وحشتناک است، اما حقیقت دارد، اوضاع در روسیه چنان تفاوت عظیمی با اروپای غربی دارد که حتی پاروس را به پرسیدن این سوال برمی‌انگیزد که: پس دموکراسی انقلابی ما کجاست؟ پلخانف، ناتوان از اثبات اینکه وپریود می‌خواهد از مارکس "انتقاد" کند، پای ماخ و آوناریوس را به زور به میان می‌کشد. من هر چه می‌کنم نمی‌توانم از ربط [نوشته‌های] این نویسندگان، که کوچکترین علاقه‌ای بهشان ندارم، با مسأله انقلاب اجتماعی سردر بیاورم. اینها در باب سازمان فردی و اجتماعی تجربه، یا چیزهایی در این روال، نوشته‌اند، اما در باره دیکتاتوری دموکراتیک هرگز فکرشان را واقعا

---

پساورقی از صفحه قبل: خود را در برابر همگان عرضه دارند." (در ترجمه فارسی "خطابیه"، صفحه ۱۳، جمله مورد بحث ما به غلط چنین ترجمه شده است: نامزدهای کارگران همه جا در مقابله نامزدهای بورژوا-دموکرات انتخاب شوند.) - م

بکار نینداخته‌اند. شاید پلخانف می‌خواهد بگوید که پاروس بسته  
 جرگه اصحاب ماخ و آوناریوس پیوسته است؟ (خنده حصار) یا شاید  
 پلخانف به چنان مفصّله‌ای افتاده که مجبور است بی هیچ دلیل و  
 منطقی ماخ و آوناریوس را سربلا قرار دهد. پلخانف چنین ادامه  
 می‌دهد که مارکس و انگلس بزودی ایمان خود را به یک انقلاب اجتماعی  
 حتمی قریب الوقوع از دست دادند. "اتحادیه کمونیستها" از هم  
 پاشید، جرو بحثهای پیش‌پا افتاده در میان مهاجرین سیاسی در خارج  
 از کشور پاک‌گرفت، جرو بحثهایی که مارکس و انگلس آنها را با  
 این واقعیت توضیح دادند که: در حالیکه انقلابیون وجود داشتند،  
 انقلابی وجود نداشت. پلخانف در اینکرا می‌نویسد: "آنها [مارکس  
 و انگلس که ایمان خود را به یک انقلاب اجتماعی حتمی قریب الوقوع  
 از دست داده بودند - لنین] وظایف سیاسی پرولتاریا را بر اساس  
 این فرض که سلطه نظام دموکراتیک برای مدتی نسبتاً طولانی  
 دوام خواهد یافت فرموله می‌کرده‌اند. اما دقیقاً بهمین دلیل نیز  
 شرکت سوسیالیستها در یک دولت خرده‌بورژوازی را با تأکیدی بی‌ش  
 از همیشه محکوم می‌ناخته‌اند" (اینکرا، شماره ۹۶). چرا؟ جوابی  
 در میان نیست. یکبار دیگر پلخانف دیکتاتوری دموکراتیک را با  
 دیکتاتوری سوسیالیستی مرادف می‌گیرد؛ یعنی به همان خطای مارتینف  
 دچار می‌شود که وپریود بارها در موردش هشدارشده داده‌است. بدون  
 دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان جمهوری در روسیه غیر  
 ممکن است. این نظر را وپریود بر اساس تحلیل شرایط عینی اظهار  
 نموده است. متأسفانه، مارکس این شرایط را نمی‌شناخت و در پاره‌اش  
 چیزی ننوشت. بنابراین تأیید یا رد تحلیل این شرایط، با چند  
 نقل قول ساده از مارکس ممکن نیست. اما پلخانف در مورد شرایط  
 مشخص یک کلمه هم نمی‌گوید.

دومین نقل قول اقامه شده، از انگلس، از اولی هم نامنا-  
 ستر و ناموفق تر است. اولاً، این از پلخانف عجیب است که به یک  
 نامه خصوصی استناد کند بدون آنکه زمان و مکان چاپ آنرا ذکر  
 کند. ما از چاپ و انتشار نامه‌های انگلس تنها می‌توانیم مهاجران

باشیم ، اما در ضمن ما یلیم متن کامل آنها را ببینیم . با وجود این ، ما برخی اطلاعات در دست داریم که امکان می‌دهد در باره معنای واقعی [این] نامه انگلس به تفاوت بنشینیم .

در ثانی ، ما بطور قطع می‌دانیم که اوضاع ایتالیا در سال های نود هیچ شباهتی به اوضاع کنونی روسیه نداشت. [در آن هنگام] ایتالیا - لیا چهل سال بود که از آزادی برخوردار بود . در روسیه ، طبقه کارگر بدون یک انقلاب بورژوازی حتی نمی‌تواند خواب چنین آزادی‌ای را ببیند . نتیجه آنکه ، در ایتالیا طبقه کارگر مدت‌های مدیدی از موقعیتی برخوردار بود که یک تشکیلات مستقل برای انقلاب سوسیالیستی بوجود آورد . "توراتی" ( *Turati* ) میلران ایتالیا است . بنا براین ، کاملاً ممکن است که توراتی حتی در آن موقع از ایده‌های میلرانیسی هواداری می‌کرده . اینکه انگلس بنا بر گفته خود پلخانف ، مجبور بوده است تفاوت بین یک انقلاب بورژوا - دموکراتیک و یک انقلاب سوسیالیستی را برای توراتی توضیح دهد ، تا بیدی است براین فرض ما . پس ، ترس انگلس از آن بوده است که توراتی خود را در موقعیت کاذب رهبری بباید که معنا و اهمیت اجتماعی انقلابی را که دارد در آن شرکت می‌کند درک نمی‌کند . به این ترتیب یکبار دیگر بساید در مورد پلخانف گفت که او انقلاب دموکراتیک را با انقلاب سوسیالیستی اشتباه می‌گیرد .

اما شاید بتوان در [آثار] مارکس و انگلس جوابی یافت ، جوابی که هرچند در مورد شرایط مشخص روسیه صدق نکند ، اما در مورد اصول عام مبارزه انقلابی پرولتاریا صادق باشد ؟ بهر حال اینکرا چنین سوال کلی ای را طرح کرده است .

اینکرا در شماره ۹۳ خود می‌گوید : "بهترین راه برای سازماندهی پرولتاریا در حزبی که نسبت به دولت بورژوا - دموکراتیک در اپوزیسیون قرار داشته باشد آنست که انقلاب بورژوازی را از پائین و از طریق اعمال فشار پرولتاریا بر دموکراتهای بر مسند قدرت - دست داد" اینکرا چنین ادامه می‌دهد : "و بریود می‌خواهد که فشار پرولتاریا

بر انقلاب [؟] نه تنها از پاشین ، نه تنها از کوچه و خیابان ، بلکه از بالا ، از سالنهای مرمزین دولت موقت نیز اعمال شود . این فرمولبندی درست است ؛ و پریود این را می خواهد ، در اینجا مسا با یک سوال واقعاً کلی درباره اصول مواجهیم [ و آن اینست که ] : آیا عمل انقلابی تنها از پاشین مجاز است ، یا از بالا نیز مجاز است ؟ به این سوال کلی می توان جوابی در [ آثار ] مارکس و انگلس یافت . آنچه من در ذهن دارم مقاله جالبی است از انگلس با نام "باکونینیتها بر سر کار" ( ۱۸۷۳ ) . در این مقاله انگلس انقلاب ۱۸۷۳ اسپانیا ، هنگامی که موج انقلاب "سازش ناپذیران" - جمهوریخواهان افراطی - کشور را در خود غرق کرده بود را به اختصار تشریح می کند . انگلس بر این واقعیت تاکید می کند که در آن زمان از رهائی بلاواسطه طبقه کارگر حرفی هم نمی توانست در میان باشد . وظیفه آن بود که به گذار پرولتاریا از مراحل مقدماتی که انقلاب اجتماعی را تدارک می بیند شتاب داده شود و موانع از سر راهش برداشته شود . طبقه کارگر اسپانیا تنها با شرکت فعال خود در انقلاب می توانست از این فرصت بهره برداری کند . [ اما ] نفوذ باکونینیتها ، و از جمله ایده های آنها ایذاً اعتصاب عمومی شان ، که مورد انتقاد کوبنکده انگلس قرار گرفت ، موانعی بودند بر سر راه پرولتاریا در این شرکت . ( انگلس در حاشیه و بطور گذرا به شرح وقایع الکوی (Alzoo) شهری با سی هزار کارگر کارخانه که در آن پرولتاریا خود را صاحب اختیار اوضاع یافت ، پرداخته است ) . پرولتاریا چگونه عمل کرد ؟ ■■

#### ■ Intra sigente ■

■ در متن اصلی انگلیسی ، و نیز فرانسوی ، جمله قبل از این سوال بدون پیرانتیز ذکر شده و همراه کننده است . رفقای خواننده توجه داشته باشند که منظور از "پرولتاریا" در این سوال ، پرولتاریای اسپانیا است و چگونگی عملکردش در انقلاب ۱۸۷۳ ، و نه پرولتاریای شهر الکوی ( چنانکه از ادامه صحبت های لنین و نتیجه گیری های انگلسی موضوع آشکار است ) - م